

مانیفست استقلال خواهی آذربایجان

(بحث های تئوریک) (بخش اول)

نویسنده: ائلهای اؤزگور

۲۰۱۹

فهرست مطالب:

۱- مسأله اصلی آذربایجان: مبارزه با استبداد یا مبارزه با استعمار

* مشکل و درد اصلی آذربایجان * اولویت حکومت مستقل ملی بر حکومت دموکراتیک

۲- ناسیونالیسم آذربایجانی و ناسیونالیسم ایرانی

۳- از فرقه دموکرات آذربایجان تا حرکت ملی آذربایجان

* چرا فرقه شکل گرفت؟ * چرا فرقه درهم شکست؟ * درس بزرگ فرقه دموکرات آذربایجان؟ * ظهور فرقه و

شکست آن و مسأله اصلی آذربایجان، * ملی گرایی چاره درد اساسی آذربایجان

۱- مسأله اصلی آذربایجان: مبارزه با استبداد یا مبارزه با استعمار؟

بعد از ۱۰۰ سال مبارزه در ایران، تورکهای آذربایجان به این نتیجه رسیده اند که بدون رهایی از استعمار فارسها و بدون استقلال و حاکمیت ملی نه تنها زبان و فرهنگ تورکی شان بلکه تمام دیگر ثروتهای مادی، فیزیکی و معنویشان توسط استعمارگران فارس اعم از پهلوی و اسلامی و... و با کمک ایادی و گماشتگان مانقورت آزی به تاراج برده و نابود خواهد شد. از اینرو مبارزه با استعمار در هر شکل اش پهلوی، اسلامی- شیعی- چپ و راست و... نسبت به تغییر انواع رنگارنگ حکومتها و دولتهای استبدادی فارسها، در اولویت است، چونکه هر حکومتی چه با عمامه چه با تاج و چه با کروات و چه با ریش چه با نام جامعه مدنی و دموکراسی و غیره... همه شان: متمرکز در فارسستان، فارس سالار و ضد تورک بودند- هستند و خواهند بود. از اینرو خلاصی از همه آنها تنها در استقلال و تحقق حاکمیت ملی آذربایجان ممکن خواهد بود.

نوع برخورد فارسستان با ستارخان و باقرخان، با ثقه الاسلام و شیخ محمد خیابانی، با حکومت ملی پیشه وری، با خودمختاری آیت الله سید کاظم شریعتمداری، با اجرای اصل ۱۵ و ۱۹ دکتور چهارگانی، همه اش از روی آقایی و اربابی، استعمارگرایانه بوده و هست. و در همه موارد و دوره های تاریخی - سیاسی واجتماعی ذکر شده، تورکان آذربایجان نگاهشان به حکومت مرکزی تهران و اپوزیسیونش بوده، اما تاکنون به هیچ نتیجه ای نرسیده اند و امروز دارند همه هویت وهستی مادی و معنوی و جغرافیایی شان را از دست می دهند از گردنه حیران، دشت مغان، جنگل های قره داغ، معادن مس و طلا، دریاچه اورمیه، خاک غرب آذربایجان، زبان و موسیقی، فولکلور و ادبیات شفاهی، آثار تاریخی و باستانی و غیره به کلی نابود و یا در معرض تهدید جدی واقع شده اند.

پس وضعیت آذربایجان از همه لحاظ اعم از سیاسی واجتماعی، اقتصادی، نظامی و امنیتی، فرهنگی و آموزشی و اداری و غیره شبیه یک مستعمره تمام و کمال است.

آذربایجان بعد از مشروطه یواش یواش تحت مستعمره حکومت مرکزی فارس سالار تهران واقع شده که همه آن حکومتها خودشان اعم از پهلوی اول و دوم و اسلامی ، به ترتیب گماشتگان انگلیس، آمریکا ، روس وانگلیس بودند و هستند.

برای آذربایجانی بخوبی آشکار شده است که استعمار آذربایجان توسط فارسها و ایادی آزریشان بدون کمک استعمارگران روسی و غربی ممکن نبوده و نیست و از اینرو آذربایجانی ها دواى درد خود را نه در قبله تهران و غرب و روس بلکه در رجوع به خود ملت تورک آذربایجان یافته اند. آذربایجانی ها ۱۰۰ سال در و درگاه تهران فارس سالار را زده اند و بغیر از نامردی و خیانت چیزی ندیده اند و شاعری چون شهریار بلاخره می گوید:

تهرانین غیرتی یوخ شهریاری ساخلاماغا قاچمیشام تبریزه قوی یاخشی یامان بلله نسین

یا الا تهرانیا خر تویی یا من...

آذربایجانی ها خیلی وقت است یواش یواش ، ذره ذره امیدشان نه تنها از حکومت فارس سالار پهلوی و اسلامی بلکه از قوم پر مدعی فارس هم قطع شده است. از اینرو تغییر حکومت در تهران و دعوا برسر آن را مسأله خود نمی دانند و دولتها را اعم از سازندگی و اصلاح طلب ومدعی جامعه مدنی ومردمسالاری، احمدی نژادی واعتدالی را در متن وبطن شان استعمارگرانه – تورک ستیزانه وآذربایجان ستیزانه یافته اند.

آذربایجانی ها برای رهایی از این استعمار خیلی وقت است که تلاش می کنند و بلاخره با گذر از گفتمان های مسلط چپ گرایانه مارکسیستی و اسلامگرایانه امت محور و اصلاح طلبانه مدنی ودموکراتیک ۱۰۰ سال اخیر...بلاخره به گفتمان ملی گرایی تورکچولوک وآذربایجانچیلیق که کاملا به استقلال و رهایی وآزادی و به سعادت ورفاه وخوشبختی همه آذربایجانی ها منجر می شود، رسیده اند.

امروز آذربایجانی دیگر می داند سیاست رضا پهلوی و مریم رجوی با خاتمی و رفسنجانی و روحانی در مورد تورک و آذربایجان فرق ندارد و هر گونه حکومت مرکزی در تهران، نژادش آریایی و زبانش فارسی است:

ما آریایی هستیم عرب نمی پرستیم

امروز آذربایجانی می داند که انجمن های ایالتی ولایتی مشروطه و آزادیستان خیابانی، حکومت ملی پیشه وری و خودمختاری خلق مسلمان آذربایجان و درخواست اجرای اصل ۱۵ و ۱۹ چهرگانی توسط حکومت فارس سالار فارسها به خاک و خون کشیده شده است. دشمن درجه یک تورک آذربایجان، حکومت متمرکز فارس سالار استعمارگراست چه نوع پهلوی چه نوع شیعی اسلامی.

*** مشکل و درد اصلی آذربایجان ، *و اولویت حکومت مستقل ملی بر حکومت دموکراتیک:**

مشکل و درد اصلی آذربایجان، استعمار فارس است و رهایی از آن نیاز فوری و اورژانسی برای آذربایجان است.

پس درمان سرطان بدخیم استعمار شووینیسم فارس، و رهایی و استقلال از زنجیرهای آن در اولویت هر نوع

مبارزه آذربایجانی هاست. و بعد از مرحله رهایی از استعمار وتشکیل حکومت مستقل و ملی، مرحله

تلاش برای دموکراتیزاسیون وتشکیل احزاب ، تفکیک قوا و تلاش برای آزادی های فردی و لیبرالی و

عدالت وتساوی افراد و اقشار در آن دولت ملی و مستقل، فرا می رسد.

آذربایجانی دیگر بخوبی می داند که در زیر سایه نحس استعمار و فرهنگ آن، آزادی و دموکراسی ومبارزه بر

علیه استبداد مثل ۱۰۰ سال گذشته، هزاران سال دیگر هم تحقق نمی پذیرد بلکه بایست اول برای استقلال و

رهایی جمعی و ملی از دیو استعمار فارس تلاش کرد و بعد از رهایی کل آذربایجان از استعمار و ایجاد دولت

ملی، نوبت به دموکراتیزاسیون و تلاش برای تحقق آزادی های فردی و حزبی وصفنی و... فرا می رسد. یعنی

اول استقلال و تشکیل حکومت ملی و دوم تلاش برای دموکراتیزه کردن آن دولت و برقراری آزادی و تساوی و عدالت.

پس آذربایجانی، هم مشکل و درد اصلی اش را یافته وهم درمانش را:

اغلب مشکلات سیاسی- اقتصادی و فرهنگی ما ناشی از مستعمره شدن و مستعمره بودن آذربایجان بعد از نهضت مشروطه است در همه حکومتها و دولتهای پهلوی و اسلامی و کلیه احزاب موافق و مخالف شان در این مستعمرگی توافق داشته و دارند و ناسیونالیسم ایرانی فارس محور، ایدئولوژی دولتی و ایدئولوژی همه احزاب اپوزیسیون در این ۱۰۰ سال اخیر بوده وهست.

اما درمان این مشکل جمعی و ملی آذربایجانی ها تلاش برای تعویض این حکومت استعمار گر و نژادپرست فارس با آن یکی نیست و اگر تابحال هم بوده ، دیگر تمام شده است. تلاش برای رهایی و استقلال از استعمار فارس برای هر آذربایجانی اعم از شهری و روستایی، دیندار و غیر دیندار، بی سواد و باسواد، کارگر و سرمایه دار و... اصل و بنیان پذیرفته شده است.

آذربایجانی دیگر می داند که اگر خودش دولت ملی و مستقلش را داشت: در جلوی چشم اش دریاچه ارومیه را نمی خشکاندند! دشت مغان و درختان قره داغ را مفتی نمی فروختند! معادن طلا و مس را کانتیر کانتیر نمی دزدیدند! غرب آذربایجانش را جولانگاه تروریستهای کورد نمی کردند! از وطنش برای ارامنه غاصب، گاز و برق مجانی نمی دادند! و هزاران غیره...

۲- ناسیونالیسم آذربایجانی و ناسیونالیسم ایرانی

ناسیونالیسم ایرانی از زمان مشروطه تا بحال فارس محور، آریا محور و کلاً ایدئولوژی دولتها و حکومت‌های پهلوی و اسلامی بوده و هم چنین نسبت به جغرافیا و هویت ملل غیر فارس: استعمارگرایانه- نژادپرستانه-دیگر ستیزانه- و الحاق گرایانه بوده و هست.

ناسیونالیسم ایرانی وحدتگراست و مخالف هر گونه تکثر است و هر گونه توسعه و پیشرفت ومدرنیزاسیون را در حذف ومحو تکثر هویتی و دینی و سیاسی می داند.

ناسیونالیسم ایرانی باستانگرا و ضد اسلام است و زرتشتیت و ایران قبل از اسلام را الگوی خود می داند اسلام را مال عربها می داند. وتفسیرش از اسلام یعنی شیعه هم با دین اکثر مسلمانان یعنی اعراب وتورکان فرق دارد و کاملاً شعوبی ، فارسی و ایرانی است و مواد خامش در مراکز شرق شناسی اروپاییان وغربها وروسها تولید و در قم ومشهد و تهران مونتاژ واجرایش به عهده حکومت‌های تمرکزگرای تهران است.

شیعه فارسی و دولت‌ش کاملاً در خدمت استعمار غرب و شرق است وبه شدت ضد عرب و ضد تورک است و یکی از عوامل مهم تفرقه وجنگ واختلاف در جهان اسلام به شمار می رود.

ناسیونالیسم آذربایجانی ضد استعمار و ضد استبداد است، تاریخ صد ساله آذربایجان از مشروطه تا حرکت ملی آذربایجان گواه آن است.اما ناسیونالیسم ایرانی هم خودش زاییده استعمارگران غرب و تولید کارخانه‌شرق شناسی انگلیسیها- فرانسویها، آمریکاییها و روسها ست و هم در داخل جغرافیای ممالک محروسه بر علیه تورکها- عربها- کوردها- بلوچها و... کاملاً استعمارگرانه- نژادپرستانه وشوونیستی است و هم چنین اجرا وتحقق ناسیونالیسم تک ملیتی در ایران فقط وفقط از طریق یک حکومت تمرکزگرا وحدتگرا وتوتالیترا هم چون پهلویها واسلامی ها ممکن و مطلوب است و حرف از دموکراسی وتکثر احزاب و وجود سندیکاها چیزی عبث وبیهوده است.

اگر تورکان آذربایجان در مشروطه تنها بخاطر مجلس، حکومت مشروطه و قانون مبارزه می کردند دیر و یا زود فهمیدند که نه تنها حکومت تورکان هم از دستشان رفته بلکه با یک حکومت وابسته به استعمارگران و کاملاً دیکتاتور از پهلوی تا اسلامی، از حاکمیت تا اپوزیسیون مواجه اند که در آن زبان و ادبیات و تاریخ و فرهنگ تورکی در حال مردن است، در آن ثروتهای مادی و انسانی و معنوی تورکان غارت و چپاول می شود و در آن خاک پاک آذربایجان خشکیده و جولانگاه تروییست های کورد و ارمنی می شود. از این رو، اولویت و ترجیح امروز ما چه چیزی مهم تر از نجات خاک آذربایجان از چنگال شووینیسیم فارس می تواند باشد؟

بدون خاک، وطن و جغرافیا، و قبل از نجات آن از استعمار و استثمار، حرف از دموکراسی و جامعه مدنی بیهوده و سراب است.

مگر ما تورکان و آذربایجانیها مثل دوره قاجار حکومت داریم که می خواهیم دموکراتیک تریش کنیم؟ تعویض پهلوی با اسلامی و یا برعکس، تعویض چپ با راست یا اصلاح طلب با اوصولگرا و یا برعکس..... فقط و فقط دور باطل استبداد و استعمار در ایران بوده، هست و خواهد بود. و در این دوره های باطل، تورکان آذربایجان چیزی جز سیاهی لشکر و سرباز در انقلابها، خیابانها و میدانهای جنگ نبوده و نخواهد بود. و شعار انرژی هسته ای حق مسلم ماست را تورکان خواهند گفت و اما همه تأسیسات هسته ای، نظامی، استراتژیک در مناطق کویری یزد و سمنان و کرمان دایر خواهد بود.

۳- از فرقه دموکرات آذربایجان تا حرکت ملی آذربایجان

بدون شک حرکت ملی آذربایجان از زیر خاکستر فرقه دموکرات آذربایجان برخاسته است. فرقه دموکرات را در ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۵ مثل کتابهای تورکی اش سوزاندند و تلاش کردند همه نشانه هایش را نابود کنند اما شاه اش و حتی آیت الله هایش هم از عهده اینکار نتوانستند بیایند چرا که خاکسترهایش، خونهایش، آرزوها و آمالش ریشه در خاک وطن داشت.

بعد از گذشت ۷۲ سال از شکستن و سوزاندن میراث فرقه دموکرات، هنوز بردن نام و یاد فرقه دموکرات آذربایجان و پیشه وری کبیر ترس و لرز بر اندام شاه و شیخ می افکند. چون ظهور و سقوط فرقه دموکرات آذربایجان بیش از هر چیز، نیاز مبرم و صلاح آذربایجان را عیان کرد:

وجود یک آذربایجان مستقل، ملی و دموکراتیک (نه به استعمار و نه به استبداد، هم استقلال - هم آزادی و هم برابری)

چرا فرقه شکل گرفت؟

چون دیکتاتوری رضاشاه نه تنها همه آرزوهای مجاهدان مشروطیت را لگد مال کرد بلکه از طریق اعمال سیاستهای نژادپرستانه و شوونیستی آریایی و فارس محور اقدام به استثمار آذربایجان و نابودی هویت تورکی اش کرد. فرقه دموکرات آذربایجان هم بر علیه استبداد و دیکتاتوری و هم بر علیه استثمار و استعمار آذربایجان به پا خاست.

چرا فرقه درهم شکست؟

چون بسترهای فکری، عملی و تشکیلاتی مبتنی بر رهایی ملی آذربایجان قبل از آن چه در مشروطه چه بعد از آن شکل نگرفته بود، در بحبوحه جهانی جهانی دوم و در کشاکش نیروهای غرب و شرق و با سقوط بالفور حکومت پهلوی رضاشاه، زنجیر استبداد و تمرکزایی پادگانی تهران از هم می پاشد در این فضا، نیروهای چپ گرا و دارای

تشکیلات نزدیک به شوروی که افکار پیشرو و ضد امپریالیستی داشتند از موج نارضایتی آذربایجانیها برای تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان استفاده کردند و در نهایت با تغییر فضای بین المللی و حمایت آمریکا از پسر رضا شاه و اولتیماتوم ترومن بر استالین یواش یواش فرقه دموکرات در برابر هجمه های متفاوت نتوانست دوام بیاورد.

درس بزرگ فرقه دموکرات آذربایجان؟

لزوم دولتگرایی یا اندیشه وجود یک دولت مستقل، ملی و دموکراتیک برای آذربایجان.

آذربایجانی ها به عینه دیدند که یک دولت خودمختار در عرض یک سال با آن همه هجمه ها و دشمنی ها از ۲۰ سال رضاشاه برای آذربایجان از همه لحاظ سیاسی- اقتصادی- فرهنگی- کشاورزی- هنری- آزادی سیاسی و مطبوعات- رعایت قانون- حق رأی زنان ، اصلاحات ارضی- حقوق کارگران، تأسیس دانشگاه، و غیره....مفید و کارا بوده است. این یعنی آذربایجانی ها خودشان می توانند خودشان را اداره کنند و نیازی به دستورات فارسها ندارند.

*ظهور فرقه و شکست آن و مسأله اصلی آذربایجان

رژیم پهلوی و اسلامی، فرقه و تمام آثار مادی و معنوی و حتی ذهنی آنرا را خواستند تمام و کمال پاک کنند اما به یمن تلاش نخبگان و جان برکفان آذربایجان از خاکستر و نطفه فرقه، حرکت ملی آذربایجان متولد شد.

فرقه به یمن تضعیف و فروپاشی قدرت پوشالی رضاشاه قلدر و در کشاکش جنگ جهانی دوم ظهور کرد و با تثبیت قدرت مرکزی و پایان جنگ جهانی دوم فروپاشید، توحش ارتش شاه در آذربایجان بعد از ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ ؛ اعدامها، تجاوزها، جنایات، شکنجه ها، زندانها، تبعیدها و ویران کردن غرور و معنویت ترکان آذربایجان و نابودی ثروتهای مادی و معنوی آن، برنامه مستعمره کردن تمام و کمال آذربایجان را کاملاً علنی کرد.

پروژه و پروسه مستعمرگی آذربایجان با تمام شدت و حدت از ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۵ تا همین ۲۱ آذرماه ۱۳۹۷ در هر دوی رژیم پهلوی و اسلامی و در تمام دولتهای چپ و راست، اصلاح طلب و اصولگرا اجرا شده و دارد اجرا می شود.

اما نطفه حرکت ملی در همان شکست فرقه بسته شد، آذربایجان مستعمره برای رهایی ملی اش نیاز به سلاح ملی، شعور ملی، افراد وتشکیلات ملی و حرکت ملی داشت. درد و مشکل اساسی آذربایجان، مستعمره گی اش بود و چاره راه: رهایی ملی یا استقلال ملی.

***ملی گرایی چاره درد اساسی آذربایجان:**

ملی گرایی در آذربایجان خیلی یواش و لاک پشتی رشد کرد. و شکستن فرقه وسوزاندن آثارش با آن همه جنایات واعدام و ایجاد فضای وحشتناک، شناختن راه درست مبارزه ملی و چگونگی استقلال و رهایی ملی را آموخت.

اول افراد انگشت شمار، مسأله واقعی آذربایجان را دریافتند اینکه آذربایجان مستعمره فارس ها شده است بایست برای رهایی آن کاری کرد.

درمان درد مستعمرگی و رهایی استعمارشدگان از بند و یوغ استعمار ، بازگشت به هویت فرهنگی وزبانی ملی و بومی خود است. از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ تا انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، افراد انگشت شمار بخاطر رهایی ملی تورکان آذربایجان از استعمار فارسها به بسترسازی فرهنگی- زبانی- تاریخی پرداختند. این افراد در خفا و پشت پرده، در تبعید و با تحمل هزاران نوع رنج و مشقت بجای افتادن در دام ایدئولوژی های غیرملی چپ- اسلامی- شاهی و غیره... فاز فرهنگی حرکت ملی آذربایجان را استادانه معماری کردند.

این بازگشت به هویت زبانی و فرهنگی را در حیدربابای شهریار، در سازیمین سؤزوی بولود قاراچورلو(سهند)، و در کتاب دیل و ادبیات استاد علی تبریزی و در کارهای فولکلوریک صمد بهرنگ، محمد علی فرزانه ، دکتر

محمد حسین صدیق (دوزگون) و در کارهای تازیخ پژوهی دکتر محمد تقی زهتابی کیریشچی و در آثار دکتر جاواد هئیت ، دکتر حمید نطقی و غیره می توان به راحتی دید.

اندیشه های ملی و ضد استعمارگرایانه با تشکیل یک حزب سیاسی یا با ایجاد پرچم و تلویزیون و یا با پخش اعلامیه و با حضور در میداين و خیابانها ظهور نمی کنند بلکه با کارهای زبان شناسی، تحقیقات ادبی ، فولکلورشناسی ، تاریخ پژوهشی واسطوره شناسی توسط افراد انگشت شمار بسترسازی فرهنگی می شود و بر اساس این زیربناها (فرهنگ ملی- زبان ملی- ادبیات ملی- تاریخ ملی- اسطوره های ملی- نمادهای ملی و...) به شاگردان و دانشجویان و یا افراد علاقمند انتقال می یابد و یواش - یواش از حلقه چند نفری نخبگان و روشنفکران به حلقه بزرگ شاگردان و علاقمندان و رفته رفته به میان مردم و طبقات و اقشار مختلف اعم از شهری و روستایی، بی سواد و باسواد، مذهبی و غیر مذهبی و... با روش های گوناگون انتقال می یابد و در شهرها و روستاها، بازارها و خیابانها، قهوه خانه ها و مغازه ها و در میداين شهرها و ورزشگاهها و... در بگومگوها و در گفتگوها و جالشهای متنوع و متضاد رشد و نهادینه می شود و از فازهای ادبی، فرهنگی و تاریخی صرف وارد فازهای عمومی و سیاسی می شود.